



# روپاروپی با مطلق

دکتر محمدرضا عبادیان

با فلسفه فردریش هگل است که جهان بی‌عیب‌ناهیستی، هم از لحاظ جامعیت و قابلیت ادراک و هم از لحاظ اسلوب و سازمان، قالب اساسی خویش را باز یافته هگل در سال ۱۸۰۱ به پناهِ شهری که مورد علاقه او بود سفر کرد. وی این شهر را به توصیف شایسته برای اقامت برگزید. در آن زمان این شهر موقعیت روحی و فکری حائز اهمیتی داشته در آنجا شیلر تاریخ تئری می‌کرد و نویسندگان و شاعران و رمانتیسیم را ترویج می‌کردند و فیخته و شلینگ در کار تدوین فلسفه خویش بودند. پس از آن شلینگ در سال ۱۸۰۳ پنا را ترک کرد. هگل که تا آن تاریخ در زمینه‌سازی کلیات فلسفه خود از او بهره‌های فراوان گرفته بود تنها ماند ولی نیل به مقام استادی دانشگاه پنا در همان سال و اشتغال پر شور او به تدریس تا حدودی این تنهایی را جبران می‌کرد. از این دوران است که هگل مستقل‌راه خود را بر می‌گزیند و آشکارا به منازعه با معتقدات شلینگ بر می‌خیزد. مخالفت‌های هگل با فلسفه شلینگ موجب گردید که هنگامی که کتاب بسیار معتبر و عظیم او به نام «پدیدارشناسی روح» انتشار یافته شلینگ به استهزای آن بپردازد و آن را مورد طعنه و کنایه قرار دهد. به هر ترتیب از این زمان به بعد، نهال اندیشه هگل آغاز به شکوفایی کرد. اما اهمیت دوره‌ای که هگل در پنا بوده از این لحاظ است که او نه‌اینها موفق

به نگارش کتاب پدیدارشناسی روح شد. این کتاب که موجب شهرت بسیار هگل شد یکی از چند کتاب بسیار تأثیرگذار قرن نوزدهم است. این کتاب اولین اثر معروف هگل است که به زبان آلمانی نگاشته شده است و مطالب بسیار مهم و عمیقی در آن عنوان شده است که هیچ فلسفه‌آموزی نمی‌تواند از آنها بی‌نیاز باشد. با توجه به عدم وجود یک ترجمه دقیق و قابل استفاده از این کتاب مهم، گفت‌وگویی با دکتر محمود عبادیان که اتفاقاً در صدد ترجمه این کتاب است ترتیب داده شد. این مصاحبه روز جمعه ۱۳۸۶/۵/۱۲ در منزل دکتر محمود عبادیان انجام گرفته است.

## سؤال

**پیش از شروع خوب است درباره جایگاه و اهمیت کتاب پدیدارشناسی روح و نسبت آن با نظام فلسفی هگل توضیحاتی بدهید.**  
پدیدارشناسی روح از اسدک کتاب‌های فلسفی است که جریان لازم‌ای در تفکر فلسفی، تلوم فلسفی و خود فلسفه راه‌نماخته است. این کتاب شاید اولین یا آخرین کتاب فلسفی است که مسئله فرایند شناخت فلسفی را با کل تفکر فلسفی در طی تاریخ یکسان انگاشته است. یعنی هگل در این کتاب مبتدئ است که می‌توان برای مرتب‌حالی که شناخت انسان طی می‌کند قریب‌هایی در تاریخ یافت و نوعی تازری و هم‌سویی بین روندی که انسان

در فرایند معرفت‌شناختی خود دنبال می‌کند. با چینی که تاریخ طی می‌کند ایجاد کرد. پدیدارشناسی روح یک کوشش بسیار وسیع و همه‌جانبه است که شامل تمام تجارب فلسفی از تجارب حسی گرفته تا عقلی و نقلی و دینی و غیره می‌شود. در کتاب پدیدارشناسی، علاوه بر مسائل معرفت‌شناسی، درباره بسیاری از پدیدارهای دیگر که به نحوی از جهت دلالت بر تجلیات ذهنی و روحی در دراز جمله اخلاق و سیاست و دین و هنر و زیبایی‌شناسی و غیره بحث شده است. می‌دانیم که در نظام فلسفی هگل پدیدارشناسی و هستی‌شناسی با هم ارتباط دارند و متمم هم به شمار می‌آیند. از لحاظ معرفت‌شناسی تقدم با پدیدارشناسی و در مقام ثبوت، تقدم با منطق است. معنی که با هستی نسبت درونی و ذاتی دارد. اولین حرکت از مشاعده پدیدارهای جزئی آغاز می‌شود و به سوی صور عالی‌تر هستی و نه‌اینها به طرف روح مطلق سوق پیدا می‌کند. هگل کوشیده تا امکان فراروی تفکر کنتی را در یابد. یعنی درباره فاعله نسبت به امکان وسعت و گسترش خود واقف شده و می‌خواهد با نامتناهی و مطلق روبه‌رو شود.

**آقای دکتر به نظر شما چه تفاوت‌ها و یا تشابهاتی بین «پدیدارشناسی روح» هگل و «هنگ عقل محض» کانت وجود دارد؟**

به نظر می‌رسد که این کتاب به نوعی با هم تقابل دارند. فلاسفه بزرگ عمدتاً مانند زنبور عمل که بر روی گیاهان مختلف می‌نشینند پس از مطالعه آثار گوناگون فلاسفه

پیشین از آنها مصالح خاصی را اخذ نموده و سپس با مطالعه و برداشت خود از آنها نظام فلسفی خود را تدوین می‌کنند، اما کانت این جریان را قطع می‌کند.

**یعنی به نظر شما کانت مخالف تاریخ‌انگاری و تأثیر تاریخی است؟**

خیر شاید مستقیماً مخالف نباشد، اما هم کانت و هم دکارت مستوردهای فیلسوفان پیش از خود را به شدت مورد انتقاد قرار می‌دهند. کانت چرخش در رویکردهای فلسفی ایجاد نموده که آن را انقلاب کپرنیکی می‌نامند. اما هر هگل این گونه نیست. از نظر هگل فلسفه واحد است یعنی از سوی حرکت پویا و دیالکتیکی خود را دارا است و از سوی دیگر مهر زمان و مکان را بر خود دارد. از این رو فلسفه هگل برخلاف فلسفه دکارت و شاید کانت، نو نیست بلکه هگل هر آنچه را که پیش از او در تاریخ فلسفه وجود دارد با روش دیالکتیکی خود فهم نموده و آنها را تدوین می‌نماید. در واقع عناصر و مصالح تاریخی شناخته شده هستند اما آنچه که حائز اهمیت است بازسازی دیالکتیکی این عناصر و مصالح است که به نحو عالی و استنادی در کتاب پدیدارشناسی روح و در یک روند روبه جلو ارائه می‌شود.

**لطفاً در ارتباط با بخش‌های گوناگون، محتویات و ارتباط این بخش‌ها در کتاب پدیدارشناسی روح توضیح بفرمائید.**

کتاب پدیدارشناسی روح از ۲ بخش عمده



تشکیل شده است و شامل یک مقدمه و یک پیشگفتار است که هگل آن را بعد از اتمام کتاب نوشته و در آن کوشیده تا یک طرح کلی از نظام فکری و فلسفی خود عرضه کند و در این پیشگفتار ارتباط کتاب پدیدارشناسی و کتاب منطقی که سالها بعد چاپ شده واضح می شود. مقدمه کتاب پدیدارشناسی بسیار حائز اهمیت است و به معنای واقعی کلمه مقدمه و مدخل ورود در بحث خاص پدیدارشناسی است و در آن تأثیر هگل از کانت بسیار مشهود است. هگل می پندارد که شاید شناخت انسان، ذرات مطلق را نتواند دریابد و کسی در هر صورت هر شناختی به عنوان منطقی است. پدیدار، میراث است. حقیقتی که اینجا و اکنون به دست می آید هر چند عین حقیقت مطلق نیست و بی مرحله ای از سیر و ضرورت آن است. هر پیش از آن کتاب هگل به بررسی و تکوین آگاهی فردی پرداخته و کوشیده تا شور ابتدایی را به گونه ای شناخت فلسفی به خود ارتقا دهد و خود آگاهی را در ایستاد گوناگون آن آشکار سازد. در پیش دوم کتاب پدیدارشناسی، روح نوعی طرح اولیه برای فلسفه تاریخ دیده می شود و این قسمت همچنین شامل تحقیق درباره روح عینی و بیرون ذات نیز هست. در این بخش تحول آگاهی فقط در حد سیر آگاهی فردی به سوی خود آگاهی بحث نشده است بلکه بحث درباره سیر روح به معنای خاص هگلی است. هگل در بخش دوم کتاب پدیدارشناسی به بررسی پدیدارهای کلی شدن و فرهنگ انسانی پرداخته است مثل عصر هلستان، دوره فئودالیسم و سلطنت مطلق و عصر روشنگری و انقلاب کبیر فرانسه. هگل در کتاب پدیدارشناسی روح، مدعی است که رسیدن به علم و شناخت مطلق، مستلزم توجه به علم و شناخت پدیداری است. شناخت به عنوان «فلسفه» هستی به عنوان «فنی فلسفه» و پدیدار و دیدار، دیگر مفاهیم متقابل و متاخری نیستند. او می خواهد نشان دهد که چگونه شناخت هادی و ابتدایی به مرور زمان به سوی شناخت مطلق سوق می یابد و حرکت دارد به نظر هگل. شناخت مطلق به طور بالقوه در نهاد همان شور اولیه و ابتدایی وجود دارد و پدیدارشناسی نیز مطالعه ای در همین نحوه تجلی تدریجی مطلق است. پدیدارشناسی در هر چه اول، بررسی سیر نفس است برای ارتقا به مقام روحی از طریق آگاهی و این به نحو ضروری بسط و گسترش می یابد. در کتاب پدیدارشناسی روح ما با یک سلسله پدیدارهایی که جنبه ای از آگاهی را نمایان می سازد روبرو هستیم که یکی پس از دیگری مورد تحلیل قرار گرفته است و حرکت درونی هر یک آن را در جهت مخالف و ارتقایی منحول می سازد. در پدیدارشناسی بحث و تحلیل به ترتیب شامل «هستی حسی» و «ادراک» و «فاهمه» و «آگاهی» می شود. بعد به بحث درباره «آگاهی به خود» کشیده می شود. هر نوع خود آگاهی، آگاهی از «من» است و «من» در درجه اول «حیات» و «هیل» است و «هیل» من با «عیل» دیگری در تقابل است و به ناچار رابطه انسان ها بر اساس نوعی مبارزه که هر یک از طرفین می خواهند تفوق و قدرت خود را بر دیگری ثابت کند مورد بررسی قرار می گیرد. در اینجا مسئله سرور و بنده مطرح می شود و نمونه هایی از آن به عنوان موضوع های احتمالی از قبیل روائی و شکاک و موضع آگاهی که دچار احساس محرومیت و حرمان و غلب و چنان است مطرح می شود. بعد به بحث درباره مسئله عقل پرداخته می شود که در ۲ لحاظ «عقل مشاهده کننده»

و «عقل فعال» مورد بررسی قرار می گیرد.

**کتابچه هگل در قسمت دوم این کتاب چه رویکردی اتخاذ کرده و چه اهدافی را تعقیب می کند؟**

قسمت دوم کتاب پدیدارشناسی روح، نمونه ای از طرح کلی هگل برای فلسفه تاریخ است. برخلاف قسمت اول، هگل دیگر نمونه هایی از نحوه تحقیق آگاهی فردی و انواع خاص آن را که هر یک را می توان شاخص مرحله ای از تحول شناخت نیز دانست ترسیم و توصیف نمی کند، بلکه در این قسمت مسئله را به صورت وسیع تر و با تحلیل انواع گوناگون به ط و گسترش روح و مراحل سه گانه تحقیقی آن و با مطابقت دادن این مراحل با دوره های سه گانه تاریخ جهان مورد مطالعه قرار می دهد. به نظر هگل، روح به عنوان جوهر بی واسطه فقط هست و هستی آن بی واسطه و فاقد خود آگاهی است و هر گاه با نوعی آگاهی همراه شود با واسطه می گردد و در مرحله ای از سیر خود قرار می گیرد و فقط بدین ترتیب است که می توان تحقیق آن را ضمنی و واقعی فلسفد کرد. هگل، تاریخ را نیز مراحل حرکت روح به عنوان جوهر به سوی روح به عنوان فاعل شناسا می داند و ما شاهد حرکت حقیقت عینی و بیرون ذات به سوی یقین ذهنی و درون ذات و برعکس هستیم. گویی حلقه آگاهی با خود آگاهی و من با غیر من در تمارش است و در این تقابل همیشه ارتقا در جهت تفوق و استكمال صورت می گیرد و نفس مطلق که نوعی وضع جامع مطلق است در نهایت میان آن دو وحدتی را برقرار خواهد ساخت. مراحل سیر تکامل ذهن انسان به نظر هگل عبارت است از احساسی یا به اصطلاح هگل، «هستی حسی» و ادراک و فهم و عقل که سه مرحله نخست موضع بخش نخست و مراحل پیدایی و پیشرفت عقل، موضع بخش دوم است. او در فصل مقدماتی بخش دوم کتاب پدیدارشناسی روح به عنوان خود آگاهی، بحث درباره وضع انسان را در چشم انداز جامعه و تاریخ آغاز می کند. هگل برقراری رابطه میان ادراک و بنده را نخستین مرحله سیر تاریخی اندیشه و زندگی اجتماعی بشر می داند و معتقد است که با تحول همین مرحله ذهن بشر به سوی خود آگاهی پیش می رود و سرانجام به عقل می رسد. از بخش دوم به بعد پدیدارشناسی روح از یک جهت به توصیف این جریان از دیدگاه سیر تکامل عقلی انسان می پردازد. این بخش با شرح پیدایش بندگی در تاریخ آغاز می شود و فصلی که در این دفتر ترجمه شده با عنوان بنده به پاره خود آگاهی به پایان می رسد چنان که گفتیم تاریخ در نظر هگل با همین مرحله آغاز می شود و فهم فلسفه تاریخ، بدون فهم این مرحله ممکن نیست. زیرا همه عناصر تحولات بعدی تاریخی در رابطه میان ادراک و بنده به طور ضمنی نهفته است. بحث هگل از این فصل به بعد تا فصلهای از حالت انتزاعی بیرون می آید و به مراحل معینی در تاریخ یا بهتر است بگوییم تاریخ اروپا مربوط می شود. به نظر هگل، ذهن انسان پس از بحر خود آگاهی در حالت بندگی، از ۳ مرحله می گذرد. مرحله روائی، مرحله شکاکیت و مرحله ای که هگل آن را آگاهی ناخرسندی نامد.

**آقای دکتر عیادیان از بین ترجمه های پدیدارشناسی روح سه زمان انگلیسی کدام ترجمه ها از اعتبار و دقت بیشتری برخوردار هستند؟**

همان طور که شما نیز می دانید در بین ترجمه های این کتاب از آلمانی به انگلیسی ۲ ترجمه فیندلسی و میلر از اعتبار بیشتری برخوردار هستند.

هر چند من شخصا ترجمه میلر را به دلیل انسجام و مناسبت بیشتر می پسندم.

**اگر هایلیند درباره ترجمه کتاب پدیدارشناسی روح به زبان فارسی و تاریخچه این ترجمه توضیح دهید.**

من در دوران فترت دانشگاهها در بهار سال ۱۳۵۹ از سوی وزارت علوم پیشنهاد کار بر روی یکی از آثار برجسته فلسفه آلمانی را دریافت کردم و قرار شد که هر ماه بین ۲۰ تا ۲۵ صفحه از ترجمه کتاب پدیدارشناسی روح را تحویل دهم.

**پس چرا در آن زمان ترجمه این کتاب منتشر نشد؟**

آنها این کار را به خودم واگذار کردند و ترجمه را نهایتا به من برگرداندند سپس گوشیدم که پیشگفتار و مقدمه را برای خوانندگان قابل دسترس ننمایم و در این راستا به هر بند از ترجمه این کتاب یک یادداشت و راه صورت تفسیری اضافه کردم و این کار مورد توجه واقع شد و در سال ۱۳۶۷ توسط نشر انزلی در شهر ارومیه چاپ و منتشر گشت. هر چند نشر انزلی در ترجمه مقدمه و پیشگفتار دست برده بود تا قابل فهم شود.

**پس چرا کل کتاب را منتشر نکردید؟**

اگر می خواستم همان کار تفسیر و تفصیل را که در رابطه با مقدمه و پیشگفتار انجام داده بودم به کل کتاب تعمیم دهم در آن زمان کاری غیر ممکن به نظر می آمد زیرا اولاً منابع کافی جهت تفسیر در اختیار نداشتم و ثانیاً در مقامی نبودم و اکنون نیز نیستیم که بتوانم چنین کار عظیمی را انجام دهم. زیرا نوشتن تفسیر به شکل قبل بر کتاب ۶۰۰ صفحه ای پدیدارشناسی، حداقل ۱۸۰۰ صفحه خواهد شد پس از چاپ و انتشار مقدمه و پیشگفتار توسط انتشارات انزلی به دانشگاه قم وعده دادم تا کل کار را آماده نمایم اما از آنجا که می دانستم هیچ کس به جز محققان و پژوهشگران واقعی فلسفه آلمانی کتاب را نخواهند خواند در این کار تجدید نظر کردم تا اینکه ختم جلدی دست به ترجمه کل کتاب زد. ترجمه ایشان در سال ۱۳۸۲ و توسط انتشارات شفیعی به بازار آمد.

**آقای دکتر به عنوان یک متخصص در زمینه آثار هگل، گفتم بدون تعارف از زبانی شما از ترجمه فارسی کتاب پدیدارشناسی روح توسط خاتم جلدی چیست؟**

واقعا به خاطر شهامت و جسارت مترجم در انتخاب این کتاب برای ترجمه خوشحال

شدم. زیرا کتاب پدیدارشناسی روح یک کتاب هادی نیست. در رابطه با ترجمه خاتم جلدی نیز باید بگویم که ترجمه مقدمه و پیشگفتار کتاب توسط ایشان در مجموع قابل پذیرش است و بدون انحراف ایشان از ترجمه ابتدایی من استفاده کرده است. اما درباره بنده کلی متن پدیدارشناسی باید گفت که این ترجمه به هیچ وجه نمی تواند قابل استاد باشد و مشکلات و ایرادات فراوان و بسیاری دارد که می توان آنها را در یک جلسه نقد و بررسی به بحث گذاشت.

**گویا مجددا دست به ترجمه این کتاب زده اید و به زودی آن را منتشر خواهید کرد. چه میزان از کار پیش رفته است و کدام انتشارات متولی این کار است؟**

در سال ۱۳۸۵ تصمیم گرفتم که مجددا کتاب پدیدارشناسی روح را این بار به طور کامل - ترجمه و منتشر نمایم و امیدوارم که تا پایان سال ۲۰۰۷ میلادی که مقارن با دوستمین سالگرد نگارش این کتاب است این ترجمه را به پایان رسانده و منتشر نمایم. اکنون حدود ۵۰۰ صفحه از ترجمه مجدد پیش رفته است و کوشیدم که به نوعی از ترجمه قبلی رفع خشکی کنم و ضعفهای زبان فارسی را در ترجمه این متن دشوار آلمانی تا مرحد امکان مرتفع نمایم. در پاسخ به قسمت دوم پرسش شما باید بگویم که قرار است انتشارات علمی و فرهنگی این کتاب را چاپ و منتشر نماید.

**در ایس ترجمه از کدام متون پدیدارشناسی استفاده می کنید؟**

علاوه بر متن آلمانی خود هگل بیشتر از ترجمه انگلیسی میلر بهره می جویم زیرا میلا دقت خاصی در ترجمه دارد هر چند مراحتا باید گفت کتاب پدیدارشناسی روح پس از ترجمه از آلمانی به انگلیسی اساسا ساختار دیگری به خود گرفته است. از این رو ترجمه این کتاب عظیم نیازمند دقت و تامل بسیاری است. زیرا همان طور که می گفتید برخی جملات هگل در این کتاب حدود یک صفحه به طول می انجامد و برای ترجمه این جملات ابتدا باید آنها را تحلیل نموده و باز کرد. همان طور که در زبان سانسکریت مصوتها به هم ادغام می شوند و باید آنها را باز کرده در پدیدارشناسی روح نیز به معنای بر می خوریم که برای فهم آنها باید مقصود هگل را شکافت. امیدوارم که این کتاب تا پایان سال چاپ و منتشر شود و مورد قبول ادیبان معرفت واقع گردد.

**گفتگو: پریش کوششی**



نظر احمد شمسوندی  
نظر احمد شمسوندی

ترجمه متون فلسفی باید در فرایندی دراز مدت رخ دهد. اندیشه فلسفی غربی به امری تازه است و با توجه به این نکته در ترجمه متون فلسفی باید فرایندی دراز مدت رخ دهد تا فرهنگ ترجمانی ما غنی شود. من خود را مترجم تخصصی نمی دانم و متونی که برای ترجمه آماده کرده ام صرفاً برای دانشجویان بوده است. یک نوع ترجمه برای عموم و در دسترس همگان است. ترجمه فیندلسی از «پدیدارشناسی روح» هگل از این نوع است. نوع دیگر ترجمه ای است که با دقت و تخصص بالا سعی می کند مطالب را ارائه کند و به خشکی ترجمه کاری ندارد. ترجمه میلر از همان پدیدارشناسی روح هگل از این دست است. نمونه دیگر ترجمه میر شمس الدین ادیب السلطانی از کتاب معروف کانت (سنسچ خرد ناب) است که با دقت بی نظیر صورت گرفته و متأسفانه به دلیل پیش خوری ها مبعور واقع شده است. میان ترجمه های فلسفه اسلامی و ترجمه های غربی تفاوت اساسی وجود دارد. ممکن است که زبان فارسی برای برخی امور تمایز گوناگون داشته باشد اما در برابر اصطلاحات فلسفی غربی معادل نداریم و تفکر آلمانی هم ندارد. این را هم باید توجه کرد که ترجمه های غربی از این نوع است. فلسفه قاره ای اروپا نیست. چرا که فلسفه اصلاهی تر کبسی از الهیات و عرفان و عقاید دینی است و یک فلسفه آکادمیک نیست. کسی که این فلسفه را خوب خوانده باشد به خوبی می تواند با فلسفه غربی ارتباط برقرار کند و عکس این مطلب هم صادق است. از این رو در ترجمه متون فلسفی باید فرایندی دراز مدت رخ دهد تا فرهنگ ترجمانی ما غنی شود. من حاضرم در جمعی تخصصی از ترجمه های دقیق ولی دشوار دفاع کنم و کسانی هم که معتقدند می توانند بهتر ترجمه کنند، بهتر است به جای نقدهای بی پایه خود به ترجمه این آثار دست بزنند. ضمن آنکه باید توجه کرد که متون تخصصی چون هستی شناسی، کانت و هگل برای خواننده تخصصی و حرفه ای ترجمه می شود و نباید با ساده سازی آنها اصل اثر را تخریب کرد. همچنین نقد خوب دیدن نکته های مثبت هر هستی و مناسفه در جامعه ما نقد تنها به معنای دیدن نقاط ضعف است و ما باید بدون پیش داوری به سراغ آثار فلسفی برویم و آنها را نقد کنیم. اندیشه فلسفه غرب امری تازه است و به زعم مولانا اندیشه نو باید قالب نو داشته باشد. این توهم خطرناک است که ما همه چیز را خود داریم و نیازی به مفاهیم نوین نداریم و همه چیز را باید با قالب قدیمی بیان کنیم. به همین دلیل خطرناک می دانم در جامعه ای که می خواهد بر عقب افتادگی خود فائق آید یکسره به این توهم دامن زده شود.